

هیچ کس نمی‌تواند حتی کتاب‌های تخصصی حوزه خود را به تمامی بخواند و از طرف دیگر هیچ مرجع قابل‌اعتمادی برای انتخاب کتاب‌های خوب در دسترس نیست.

آیا آن‌قدر مرد هستی که رمان هزارصفحه‌ای نابغه‌ای را بخوانی؟



کرونیکل آو هایلر اجوکیشن — من حاضر نیستم کتاب بخوانم. این اعتراف، از زبان یک منتقد، هم مغرورانه است و هم جاهلانه، اما واقعیت این است که هم ما، به‌ویژه دانش‌پژوهان ادبیات، هر روز از خواندن کتاب اجتناب می‌کنیم. یاد هست در مهمانی‌ای در دانشکده دور لیسانس کسی به من گفت که استاد مشاورم، یکی از امریکاشناسان معروف، تابه‌حال رمان موبی دیک را نخوانده است. راست می‌گفت؟ جرئت نکردم از خودش پرسیم. آیا این عقیده‌ی حال‌وهوای انتقادی هنجارشکنان او را تقویت می‌کرد؟ البته. (اخیراً، از او پرسیدم. گفت: «در دوره‌ای، حرف درستی بود. اما از زمانی به بعد دیگر درست نبود.»)

کنش نخواندن چیزی است که دانش‌پژوهان به ندرت درباره آن صحبت می‌کنند. چنین بحث‌هایی، از جانب آن‌ها یا دیگرانی که هویتشان به کتاب گره خورده، شرم‌آور است. تقصیر را به گردن «سرما» فرهنگی» بیندازید، همان حس برتری که حاصل ادعای خواندن کتاب‌هایی است که جایگاه والای اجتماعی فرد را نشان می‌دهند. جالب‌تر این است که تقصیر را به گردن «تحقیر» بیندازید، بازی شیرینی که استادی شیطان‌صفت در طنز دانشگاهی دیوید لاج، تغییر مکان ۱ (۱۹۷۵) ابداع کرد. در بازی تحقیر، بازیکنان به خاطر نخواندن کتاب‌های اصلی، که بقیه شرکت‌کنندگان خوانده‌اند، امتیاز می‌گیرند. در این رمان، یکی از اعضای جوان و بدشانس هیئت‌علمی در میان گروه علمی خود برنده می‌شود، اما کارش را از دست می‌دهد. در دنیای واقعی، استاد با امنیت شغلی و حفظ شهرت و در کمال خرسندی بازی را ادامه می‌دهد. ظاهراً تغییر مکان استاد من را ترغیب کرده بود که در جایی اعتراف کند و این خبر دهان‌به‌دهان گشته بود تا به من برسد که در میانه ده ۱۹۹۰ با لیوان نوشیدنی در دستم ایستاده بودم و سعی می‌کردم فهرست کتاب‌های نخوانده خودم را پنهان کنم.

با این همه، این حقیقت را که متیو میلکنز به زبان آورده است در نظر بگیرید. در ۲۰۱۱، تنها در ایالات متحده، بیش از پنجاه‌هزار رمان جدید منتشر شد. «و فور نعمت» مشکل هم کسانی است که به اینترنت وصل هستند و همچنین مشکلی حرفه‌ای در هر گوشه از مطالعات ادبی به شمار می‌رود. از این دیدگاه، نخواندن مایه خجالت نیست، بلکه مسیر آینده است. فرانکو مورتی سال‌ها این مسئله را درباره تولید ادبی قرن‌های هجدهم و نوزدهم مطرح می‌کرد. او برخی دانش‌پژوهان مناسب برای کار در آزمایشگاه را بر آن داشت که به خوانش ماشینی روی آورند، مثلاً استفاده از الگوریتم‌هایی برای پیدا کردن الگوها در آثار ادبی دوره‌ای خاص. این شکل از نخواندن نوعی پایبندی به این رؤیاست که دانش‌پژوهی ادبی ما باید مبتنی بر خواندن تا حد ممکن انسانی یا غیرانسانی باشد.

پی‌یر بایار فرانسوی، جامعه‌شناس ادبیات، راه‌حلهایی پیشنهاد کرد که کمتر مکانیکی بود. وی در چگونه درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم (۲۰۰۷) پیشنهاد می‌دهد، تا جایی که امکان دارد، با تعداد کتاب‌های بیشتری آشنا شویم تا بتوانیم، در مواجهه با حقیقتی مدرن، فرهنگ ادبی مشترکی ایجاد کنیم. حقیقت مدرن آن است که «کتابخانه‌های» شخصی ما، نامی که بایار بر آن‌ها می‌گذارد، کمتر و کمتر هم‌پوشانی دارند. تحصیلاتی عمومی در فرهنگ ادبی کارآمدتر از این است که هر یک از ما کتاب‌های بیشتری بخوانیم و همچنین سرکوبگری این تحصیلات عمومی کمتر از این است که بر اجبار به مطالعه مجموعه آثاری اصیل برای بازآفرینی فرهنگ مشترک اصرار داشته باشیم و همچنان از محوریت خواندن انسانی بپرهیزیم.

به‌عنوان یک فرهنگ و یک حرفه، ما هر روز بیش‌ازپیش از تصمیم نخواندن استقبال می‌کنیم، حال‌آنکه دانش‌پژوهان ادبی

همچنان در زمان‌های مردی خود می‌خوانند. آن‌ها بیش‌ازپیش نگران این هستند که چطور چیزی را که می‌خواهند بخوانند انتخاب کنند. همچنین برخی از آن‌ها می‌کوشند، با اتکا به مجموعه‌آثار دیجیتال، بر مشکل نخواندن فائق آیند.

اگر حوزی علاقی کسی زمان حال و گذشته نزدیک باشد، مشکل وفور نعمت و خیم است. اگر کسی مستعد روی آوردن به خواندن ماشینی باشد، قانون کپی‌رایت بلافاصله در مقابلش ایست بازرسی برپا می‌کند. به جز ابزار دیجیتال، دانش‌پژوهان از کمکی‌های مختلفی برای رفع این مشکل استفاده می‌کنند که عموماً در دسترس همه نیستند؛ این کمکی‌ها غالباً دسته‌ای از دیگر دانش‌پژوهان هستند که فرد به‌همراه آن‌ها مشترکاً حوزی مربوط را پوشش می‌دهد و همچنین مسئولان نشریات دانشگاهی یا متصدیان آرشیوهای که در طول زمان به این حوزه تمایل پیدا کرده‌اند. دانش‌پژوه دوران اعاد سلطنت - که به این مسئله می‌پردازد که، در میان آثار کامل الکساندر پوپ، کدام‌یک را بخواند - یاری چندین نسل از خوانندگانی را با خود دارد که این آثار را مطالعه کرده‌اند، دربار آن‌ها نوشته‌اند و مجموعه‌هایی ویراسته از آن‌ها تولید کرده‌اند. در مقابل، دانش‌پژوه ادبیات معاصر تنها می‌تواند به نشریات ادبی، سردبیران تجاری و کسانی که به توصیه‌ی مغازداران کتاب می‌خرند رجوع کند. هر معرفی‌نویس ممکن است خواننده‌ای فوق‌العاده باشد و هر خریدار کتاب دارای سلیقه‌ای فوق‌العاده، اما بازار ادبی به‌طور کلی مستعد اترپذیری از نیروهایی است که کمتر به روشن‌بینی ادبی بستگی دارند و بیشتر به پول، طبقه، فشارهای اعمال‌شده بر روزنامه‌نگاری، جغرافیای شهری و شبکه‌های اجتماعی‌ای وابسته‌اند که گستر توجیه سردبیران یا مشتریان کتاب‌فروشی را محدود می‌کند.

این نیروها تأثیری عمیق می‌گذارند بر آن کتاب‌هایی که در میان خیل کتاب‌های نوشته و منتشرشده مورد تحسین قرار می‌گیرد و بر کتاب‌هایی که از نظر فرهنگی نامرئی باقی می‌ماند نیز اثر می‌گذارد. همچنین معنایی را که کتابی خاص در زمان ورود به جریان فرهنگ با خود دارد، تحت تأثیر قرار می‌دهند. مطالعه کلاسیک ریچارد اوهمن دربار فهم ناتور دشت جید. سلینجر در سیاست حروف ۳ (۱۹۸۷) نشان می‌دهد که این روند چطور در دهه ۱۹۵۰ اثرگذار بوده است. اوهمن فهرست کاملی را از روش‌های اعمال‌شده در مرور این رمان ارائه کرد و به بررسی انواع تفاسیری پرداخت که این مرورها عرضه می‌کردند. او این خوانش‌ها را در کنار مجموعه تبلیغاتی قرار داد که در اطراف این مرورها در هر نشریه چاپ می‌شدند و خطوط ارتباطی میان فضای خرید ناشران و ظاهر مرور کتاب را دنبال کرد.

اوهمن استدلال می‌کرد که این بستر عملاً امکان نمی‌دهد که بافت رمان مستقل از بازار ادبی‌ای ملاحظه شود که لیبرالیسم امریکایی پس از جنگ را می‌ستود. در مرورها، ناتور دشت نقش سازگاری را با سوگ و خودمختاری لیبرال مورد توافق ما بر عهده داشت؛ نقد طبقاتی گزند سلینجر و هر نوع دعوت ضمنی به تفکر جمعی پنهان باقی ماند. رمان این‌گونه در تاریخ ادبی راه یافت. این زاویه اولیه ورود تأثیراتی همیشگی داشته است. این رمان امروزه در متون درسی دبیرستان و دانشکده تدریس می‌شود و همچنان پیامی فردباور را منتقل می‌کند.

رویکرد اوهمن امروز نیز به‌انداز ۱۹۸۷ صادق است و به‌اندازه‌ای که به نشریات ادبی دهه ۱۹۵۰ مربوط بود، به ناشران معاصر مربوط است؛ پویندگی فرهنگی نژاد و جنسیت، شبکه‌هایی که در پی تربیت مشترک رشد می‌کنند، بوالهوسی‌های ورشکسته‌ای که ریشه در صنعت نشر دارد، جریان سرمایه‌ریسک‌پذیر و تاریخ ادبیاتی که در دانشگاه تدریس می‌شود؛ هم این‌ها سبب می‌شوند برخی نوشته‌های معاصر در سطح قرار گیرند و دیگر آثار به زیر روند و دیگر هرگز به چشم نیایند.

اعتماد به نشریات و سازوکارهای بازار برای انتخاب کتاب‌هایی که می‌خوانیم در واقع تسلیم کردن هم حوزه‌های قضاوت و کنجکاو ادبی، حتی پیش از در دست گرفتن کتاب، است. چون به لطف نرم‌افزار نشر رومی‌زی در دهه ۱۹۸۰، بیش از هم دوره‌های قبل، کتاب منتشر می‌شود. تبدیل خواندن به گزینشی اصیل یا آگاهانه مستلزم تحقیقی بسیار فراتر از نیویورک‌تایمز بوک ریویو، نیویورک‌ریویو او بوکز یا قفسه‌های نمایش کتاب‌فروشی‌های زنجیره‌ای بزرگ یا عناوین «پیشنهادی برای شما» در آمازون است.

رؤیای استخدام معاونی آگاه برای خواندن فقط رؤیاست. حتی دانش‌پژوهی که خود را وقف درک جغرافیای نشر معاصر کرده، هرگز قادر نیست گزینه‌ها را آن‌قدر کامل بررسی کند و انتخاب‌هایی کند که همواره موضوعات مولدی در مطالعه باشند و معادل تصمیمات، ارزش‌ها یا اتفاقات بازار نباشند.

البته دانشگاه‌ها ساخته شده‌اند تا پناهگاه مطالعاتی باشند که دقیقاً توسط چنین تصمیمات، ارزش‌ها و اتفاقاتی هدایت نمی‌شود. دانشگاه‌های غیرانتفاعی از دانش‌پژوهان حمایت می‌کنند و به آن‌ها ضمانت شغلی می‌دهند؛ این‌گونه می‌توانند، در شرایطی که کاملاً به‌دست بازار یا هنجارهای غالب فرهنگی‌شان هدایت نمی‌شود، دانش را دنبال کنند. اگر با هزینه‌ای بالا این ساختارهای نهادی را بنا کنیم تا امکان تفکر ضدفرهنگی را فراهم آوریم، دانش‌پژوه ادبی چطور، در برابر این تعهد، موفق عمل کند؟ دانش‌پژوه ادبی معاصر چه می‌تواند بکند تا مأموریت مستقلی را، که دانشگاه‌ها به‌خاطر آن به حیات خود ادامه می‌دهند، پاس دارد و در برابر آن مسئولانه عمل کند؟

اینجاست که جواب رَد بسیار اهمیت می‌یابد. گاه نیاز است دانش‌پژوهان، تنها در سکوت و بدون تأیید گزینه‌های قبلی، دست به‌گزینش نزنند بلکه خواندن چیزهایی را که نشریات ادبی و بازار ادبی قابل توجه می‌دانند و معرفی می‌کنند، به‌شکلی منطقی و حساب‌شده رد کنند. این کار نیازمند قالبی منطقی و کاملاً غیردانش‌پژوهانه است؛ فرد باید بدون خواندن کتاب تصمیم بگیرد ارزش صرف وقت و خواندن را دارد یا خیر. این تصمیم برای خواندن باید مورد دفاع قرار گیرد و بر اساس این معیار متفاوت پذیرفته شود.

چرا این رویکرد غیردانش‌پژوهانه را تأیید کنیم؟ رویکردی که ظاهراً خلاف تمام ارزش‌های روشن‌فکرانه ماست، ارزش‌هایی چون

تعهد به خواندن و کندوکاو با ذهنی باز و تعهد به جمع‌آوری مجموعه‌ای مطمئنی از شواهد پیش از استدلال و قضاوت. لازم است این نقص را در روش تحمل کنیم، چون منبع محدودی در دست داریم؛ وقت خواننده و، به شکل گسترده‌تر، میزان توجهی که می‌توان به تعدادی از دیگر کتاب‌ها داشت، کتاب‌هایی در میان انبوهی از کتاب‌ها که تا همیشه نخوانده باقی می‌مانند.

اگر دانش‌پژوهان در مقابل دعوت بازار مقاومت نکنند یا دست‌کم آن را منتقدانه در نظر نگیرند، چرخه‌ای آغاز می‌شود که طی آن تصمیم خواننده حرفه‌ای زودتر ما را تسلیم می‌کند. دانش‌پژوهان، به‌عنوان خوانندگان حرفه‌ای، اغلب درباره چیزهایی می‌نویسند که می‌خوانند. آن‌هایی که در وقت صرفه‌جویی می‌کنند دلیل تراشی‌هایی می‌کنند تا درباره هرآنچه خوانده‌اند بنویسند، فارغ از اینکه خواندن آن‌ها در وهله اول حاصل‌گزینشی حساب‌شده بوده باشد. پیشرفت حرفه‌ای این است که به‌عنوان بخشی از گفت‌وگویی انتقادی حضور داشته باشیم، جایی که دیگران علاقه‌ای مشترک دارند و مایل‌اند آثار جدید را در آن حوزه بخوانند. در نتیجه آثار ادبی‌ای که در مجلات مرور می‌شوند یا آثاری که نویسندگانشان به مشاهیر ادبی تبدیل شده‌اند، اغلب، همان‌هایی هستند که دانش‌پژوهان ادبیات معاصر در مقالات خود به آن‌ها می‌پردازند. این مقالات دیگری را به بار می‌آورند؛ نسل روبه‌رشد دانش‌پژوهان، که در نقش استادیار راه می‌پیمایند، می‌دانند که نوشتن درباره نویسنده یا اثری تقریباً شناخته‌شده انتشار پژوهش آن‌ها را تسهیل می‌کند. این‌گونه چرخه آغاز می‌شود.

اندرو گلدستون، متخصص ادبیات قرن بیستم در دانشگاه روتگرز، با مطالعه هزاران سرفصل موضوعی مرتبط با مدرنیسم در کتاب‌شناسی بین‌المللی ام.ال.ای، این تأثیر را به‌شکل مستند نشان داده است. او، در سخنرانی خود در نشست سالانه انجمن زبان مدرن در ۲۰۱۴، نشان داد که در مجله مدرنیسم/ مدرنیته چطور از این پدیده پرده برداشته می‌شود، مجله‌ای که تا حدی با این هدف تأسیس شد که مجموعه گسترده‌ای از آثار اصیل مدرنیسم ادبی را ترویج کند. وی با استفاده از سرفصل‌های موضوعی دوره‌ای بیست‌ساله پس از تأسیس مجله در ۱۹۹۴ از شخصیت‌های ادبی‌ای که مقاله‌نویسان درباره آن‌ها می‌نوشتند صورت‌برداری کرد و دریافت که حتی مطالعات مدرنیستی «جدید» هم نوعی بازی «برنده بیشترین سهم را دارد» بود.

گروهی از نویسندگان اصیل، چون جویس، وولف، الیوت، استاین، بکت و غیره، همچنان نظر مجله را به خود جلب می‌کنند و موضوعات خارج از این مجموعه آثار اصیل نمی‌توانند مجموعه نقد مشترک مشابهی را ایجاد کنند. یازده نویسنده‌ای که بیشتر موضوع بحث بوده‌اند ۴۱ درصد مقاله‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. به بیشتر نویسندگانی که هنوز جزء نویسندگان اصیل نیستند تنها یک یا دو بار پرداخته شده است. آن‌ها هرگز از حجم نقد پژوهشی لازم برخوردار نبوده‌اند تا انگیز مطالعه و نوشتن درباره‌شان در بافت مشاغل پژوهشی ایجاد شود، چه برسد به خواندن در سطح عموم مردم. چنین آثاری، که به‌ندرت شناخته و تدریس می‌شوند، مثل همتایان خود در میان آثار اصیل تجدید چاپ نمی‌شوند؛ آثار اصیل در قالب‌های جدید و جذاب، نسخه‌های دانشگاهی یا در فهرست کتاب‌های تازه بازار بارهاوبارها تکرار می‌شوند.

یافته‌های گلدستون نشان می‌دهند که این صورت‌بندی منظم، پس از گذشت یک قرن یا بیشتر از دوران این نویسندگان، چطور عمل می‌کند. اگر دانش‌پژوهان ادبیات، امروز، در گزینش مطالب برای خواندن، از نشریات ادبی پیروی کنند و ساعات خواندن خود را میان آثار ستاره‌های ادبی نیک‌تبلیغ‌شده تقسیم کنند (به این دلیل قابل‌دفاع که «همه دارند درباره‌شان صحبت می‌کنند»)، آنگاه دانشجویان دانشجویان ما آرشویی بسیار محدود به ارث می‌برند که، به‌دنبال اهداف گسترده مجله‌ای که این حوزه را هدایت می‌کند، همچنان ساختار مطالعات مدرنیست را تعیین می‌کند.

کار کوچک من در طرفداری از پژوهش‌های ضدفرهنگی این بوده که پذیرم اثر دیوید فاستر والاس را بخوانم یا تأیید کنم. استدلال کرده‌ام که ماشین شهرت او بر این حقیقت پرده می‌اندازد که وقت‌گذاشتن برای خواندن اثرش سود چندانی ندارد. بهتر است وقت‌مان را جای دیگری صرف کنیم. من برخی داستان‌ها و نوشته‌های غیرداستانی او را خوانده و تدریس کرده‌ام، بعضی مقالات انتقادی درباره آثار او را مطالعه کرده‌ام و زندگی‌نامه او به‌قلم دیتیمکس را از نظر گذرانده‌ام؛ پس این اظهارنظر با توجه به شواهدی است که تاکنون گردآوری کرده‌ام و از نظر حرفه‌ای احساس نمی‌کنم لازم باشد یک ماه وقت خود را صرف خواندن شوخی بی‌پایان ۴ کنم تا کاملاً از این نظر مطمئن شوم. اگر یک ماه وقت صرف خواندن این کتاب کنم، سرمایه حرفه‌ای خود را به حجم بالای سرمایه دیگران [برای خواندن این اثر] افزوده‌ام. اگر رد این سرمایه‌گذاری را دنبال کنیم، نتیجتاً پوشش بازاریابی خاصی است که در نگاهی باستانی به نبوغ ادبی مقبول افتاده است.

بازاریابان این کتاب هوشمند بودند. مخاطب خود را می‌شناختند و می‌دانستند چه نوع چالشی آن‌ها را تحریک می‌کند: آیا آن‌قدر هوشمند و قوی و درواقع آن‌قدر مرد هستی که رمان هزارصفحه‌ای یک نابغه را بخوانی؟ البته که جواب می‌داند «بله». اولین خوانندگان، پس از آنکه وقت خود را صرف آن کردند، مجبور بودند در نوشتن خود ثابت کنند که آن‌ها هم حرفی به همان میزان هوشمندانه دارند که درباره کتاب بگویند. این بله‌ها اولین بله‌ها در ماشین خودکار شهرت ادبی بودند. قبل از آنکه «مطالعات والاس» بتواند حوز من را تسخیر کند، ظاهراً می‌ارزید که سؤالی بپرسم: چرا باید، در میان این‌همه نویسنده، تریبون را در اختیار این فرد قرار دهیم و از او دعوت کنیم، به‌خاطر هزار صفحه، پشت میکروفون فرهنگ ادبی بیاید و تازه اگر، با این‌همه کار، هنوز برای فردی تقریباً مطلع کاملاً روشن نیست که اثر وی شایان توجه است، باز کارهای بیشتری انجام دهیم؟

در اینجا از استعار شاعر و منتقد مکزیک‌گابریل زید برای توجه عمومی در کتاب کوچک و لذت‌بخشش، این همه کتاب؛ خوانش و نشر در عصر وفور نعمت ۵ (۲۰۰۳) استفاده می‌کنم. زید بحث می‌کند که کتاب‌های به‌شدت طولانی نوعی سلطه غیرمردم‌سالارانه هستند که با کاهش زمان مشترک با دیگر کتاب‌ها، گفتمان عمومی را تحلیل می‌برند. این عقیده زمانی درست به نظر می‌آید که توصیف دیتیمکس درباره مقاومت والاس در برابر پیشنهاد ویراستارش را می‌خوانیم: ویراستار بر این باور بوده که وی باید کارآمدی شوخی بی‌پایان را بالا ببرد، اما والاس از بلندی کتاب و ابهامات آن دفاع کرده و بیان داشته که انتظار دارد افراد دو بار آن را بخوانند. اگر این رفتار خودپسندی نیست، آن را چه بنامیم؟!

دوست من، شاعری ولزی با نام گوئینت لوئیس، استعاره‌ای مربوط به آشپزی را مطرح می‌کند: او می‌گوید توجه خوانندگان «تخم‌مرغ آب‌پز» نیست، بلکه «املت» است. این تفکری زیبا و بلندنظرانه است. ذهن خواننده و مجموعه‌ای از ذهن‌های خوانندگان، اگر با مهارت و احترام با آن برخورد شود، می‌تواند انبوهی از جمعیت را در برگیرد. در مقابل انبوه کتاب‌هایی که اغلب با انگیزش منفعت مدیریت می‌شوند، بر افرادی که به‌نوعی از تحکم بازار مصون هستند واجب است آگاهانه مواد را به املت بیفزایند. بدین منظور لازم است تمام قفسه‌ها را زیرورو کنیم تا خوش‌طعم‌ترین مواد را پیدا کنیم و بعضی را، که بازار سیاه به راه انداخته‌اند، کنار بگذاریم.

پی‌نوشت‌ها:

* این مطلب در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۶ با عنوان Reading Not On در وب‌سایت کرونیکل آو هایلر اجوکیشن منتشر شده است و وب‌سایت ترجمان در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۹۵ این مطلب را با عنوان نخواندن به مثابه خدمت فرهنگی ترجمه و منتشر کرده است.

* امی هانگرفورد (Hungerford Amy) استاد زبان انگلیسی و رئیس بخش علوم انسانی در دانشگاه ییل است. وی اخیراً کتابی با عنوان ساخت ادبیات همین حال (نشر دانشگاه استنفورد، ۲۰۱۶) منتشر کرده است.

[۱] Changing Places

[۲] How to Talk About Books You Haven't Read

[۳] Politics of Letters

[۴] Infinite Jest

[۵] So Many Books: Reading and Publishing in an Age of Abundance

منبع/ ترجمان

مؤلف: امی هانگرفورد

مترجم: نجمه رضانی

برچسب‌ها: [ادبیات](#) [1]